

ويليام گيبن

معشوق

ترجمه شموييل

dastopaa.net

اشاره ترجمه: گیبسن این شعر را که به خاطر انتشار اولیه‌اش در ژاپن ناشناخته‌تر از دیگر آثار اوست در همراهی با پرفورمنس رابرت لونگو با نام دریم جامبو (۱۹۸۹) می‌نویسد. در این پروژه هنرمندان دیگری مانند اریک بوقوسیان، بیل جونز، شین یانگ، ویتو آکونچی، و دیگران نیز حضور دارند. این شعر گیبسن مانند دیگر متون این دوران به‌طور خاص بر فضای شهری تمرکز دارد: بیرون‌کشیدن نیروهای نامرئی‌اش، اشاراتی توضیح‌ناپذیر به وقایعش، سازماندهی قطعات جاری‌اش. متن برای علاقمندان به گیبسن که از اجرای لونگو بی‌اطلاع‌اند احتمالاً شأنی مستقل دارد هرچند برای درک دقیق خطوط و ربط‌هایش باید همراه با خود پرفورمنس به‌عنوان اثر مبنا در نظر گرفته شود. در این مجموعه کارهای پرفورماتیو جمعی، بخش اول وقف خاطرات پروتاگونیست از سفرهای مختلف با همسرش شده است، بخش دوم گم‌شدن در جاده را به‌عنوان تجربه‌ای مشترک پیش می‌کشد، و بخش سوم پیشنهاد می‌دهد که از راه عشق می‌توان در شهرها نجات پیدا کرد. اولین تجارب نوشتاری گیبسن در ۱۹۶۳ اغلب به قالب شعر و نه قصه درآمده‌اند. او تا به امروز تنها سه شعر را به‌طور کامل منتشر کرده است و از دو شعر دیگر هم تنها قطعه‌های در دسترس بوده‌اند.

۸۱

ماشین رویا می‌بیند

یادم می‌آید

جمعیت مزدحم

شبویا

تایم/سکوئر

پیکادلی

یادم می‌آید

ماشینی پارک شده

پهنه‌ای چمن پوش

فواره‌ای لوث کنار زمین

در سقوطی آرام تا سپیده‌دم

در بازوان معشوق

به یاد آورد

شبی دراز

در غارهای هیات

در نیمه عمر رادیواکتیو فرودگاه‌ها  
به وقت  
گرگ‌های هالوژن

ساعتش در یاد

در سکوت رادیویی

سکوت رادیویی

سکوت رادیویی

سکوت رادیویی

۱۲

این فقط سرگذشت

راز است

فقط آدم‌ها هستند که گم می‌شوند، این‌طور نیست؟

فقط آن‌ها هستند که گم می‌شوند، در عمل

در هر شهری به هر صورت

این فقط جریان چیزهاست

فقط جمعیتی مزدحم در

چهارراه

فقط باران روی سنگفرش

این فقط سرگذشتش است

در واقع

پدرم در این راه گم شد

مادرم هم  
مادرها واقعا گم می‌شوند، در راه  
چیزها  
در راه رازی که من  
منظور دارم  
اما دخترها در پارک  
تاریک  
گم می‌شوند  
پسرها هم  
و این راهی دیگر است  
  
لعنت به تمام روزها

۱۳

این شهر  
در زمانه‌ی طاعون  
ابدیت‌مان را می‌شناخت

ابدیت‌مان  
عشق‌مان

عشق‌مان می‌شناخت  
آن دیوارهای خالی در سطح  
خیابان را

عشق‌مان می‌شناخت  
فرکانس سکوت را

عشقمان می شناخت

دشت صاف را

متصدی دشت شدیم

در پی رمزگشایی از شبکه بندی ها بودیم

در پی تغییر فاز به

آرایش های نو

در پی پاسبانی از خطاهای عمیق

در پی نقشه نگاری جریان ها

برگ ها را ببین

چطور هنوز می چرخند

روی فواره ی خشکیده

ببین چطور نجات می یابیم

در دشت های صاف.